

تحلیل شخصیت شاهان شاهنامه از منظر نظریه‌های روانشناسی گوناگون (یونگ، آدلر، مزلو)

حدیث بهمنی، فرشاد میرزایی مطلق*، مسعود سپه‌وندی

گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

سال هجدهم، شماره سوم، خرداد ۱۴۰۴، شماره پی در پی ۱۰۹، صص ۵۴-۳۷

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2025.18.7763>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: انسان کامل و ارائه تصویری گویا و روشن از او از موضوعات بحث‌برانگیز در علوم انسانی از جمله ادبیات و روانشناسی است. نظریه‌های روانشناسانه مانند کهن‌الگوهای سایه و نقاب یونگ، سبک زندگی آدلر و اهرم نیازهای مزلو برخی از نظریه‌هایی هستند که بسادگی در برخی آثار ادب فارسی از جمله شاهنامه فردوسی، که ماهیتی انسان‌محور دارد، قابلیت مطالعه و بررسی دارند. بررسی شخصیت‌های این اثر نشان می‌دهد انسان ایرانی در ادوار گذشته تا چه حد به رشد و کمال انسانی دست یافته و چه اندازه منطبق بر الگوهای شخصیت حوزه روانشناسی است. در این راستا مقاله پیش رو بر آن است با بررسی و مطالعه روانشناسانه شخصیت شاهان شاهنامه از منظر نظریه‌های یونگ، آدلر، و مزلو تا حدودی دلایل برخی افکار، گفتار و اعمال شاهان را برای مخاطب روشن سازد و به خواننده کمک کند به درک بهتری از کلیت داستانها برسد.

روش مطالعه: این تحقیق بر اساس روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است و داده‌های آن بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای فراهم شده است.

یافته‌ها: فردوسی مانند رمان‌نویس خبره امروزی، در طی سامان بخشیدن به جوانب کلی داستانها و صحنه‌پردازیهای بینظیر بزم و غم و شادی، ضمن توجه در گفتار خود، پرسوناژهای داستان را بر آن میدارد بنحوی بسیار عالمانه تأثیر نفسانیات بشری را در اتخاذ تصمیمات نشان بدهند. فردوسی با چنین کارهای روانشناسانه، باطن قهرمانان شاهنامه را به ما نشان میدهد. او در انجام چنین امری بسیار دقیق است و آنقدر اصرار می‌ورزد که میتوان گفت هیچ سخنی بر زبان شخصیت‌های اثرش نمی‌رود که او زمینه روانی-نفسانی بر زبان آوردن آن را به ما نشان نداده باشد.

نتیجه‌گیری: از دید فردوسی، جمشید و ضحاک دارای کهن‌الگوی سایه و نقاب، و فریدون و کیخسرو دارای کهن‌الگوی پیر فرزانه و خردمند هستند. همچنین کیکاووس بیش از هر شاه دیگری اسیر کهن‌الگوی سایه است که عاقبت جان بر سر هوسها و طمعکاریهایش میبازد. از منظر نظریه سبک زندگی آدلر نیز جمشید نمونه‌ای از شاهان فعال و سازنده و ضحاک نمونه‌ای از شاهان غیر فعال و مخرب است. همچنین شخصیت فریدون در تقابل با شخصیت ضحاک یکی از کاملترین الگوهای شخصیتی بر اساس نظریه مزلو است. در این اثر، فریدون بعنوان شخصیتی تعالی‌یافته و ضحاک بعنوان شخصیتی روان‌رنجور یا ناسالم، دو نقطه قاعده و رأس هرم مزلو را به شکل عینی نشان میدهند.

تاریخ دریافت: ۱۵ شهریور ۱۴۰۳
تاریخ داوری: ۱۶ مهر ۱۴۰۳
تاریخ اصلاح: ۰۱ آبان ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۶ آذر ۱۴۰۳

کلمات کلیدی:

شاهنامه، شاه، شخصیت، روانشناسی، یونگ، مزلو، آدلر

* نویسنده مسئول:

Fa.mirzaei1351@iau.ac.ir
(+۹۸ ۶۶) ۳۳۱۲۰۰۱۱



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Analysis of the personalities of the kings of Shahnameh from the perspective of various psychological theories (Jung, Adler, Maslow)

H. Bahmani, F. Mirzaei Motlagh*, M. Sepehvandi

Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 05 September 2024

Reviewed: 07 October 2024

Revised: 22 October 2024

Accepted: 06 December 2024

KEYWORDS

Shahnameh, king, Personality, Psychology, Jung, Maslow, Adler

*Corresponding Author

✉ Fa.mirzaei1351@iau.ac.ir

☎ (+98 66) 33120011

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: The perfect human being and presenting a clear and vivid picture of him are controversial topics in the humanities, including literature and psychology. Psychological theories such as Jung's shadow and mask archetypes, Adler's lifestyle, and Maslow's hierarchy of needs are some of the theories that can be easily studied and examined in some works of Persian literature, including Ferdowsi's Shahnameh, which has a human-centered nature. An examination of the characters in this work shows to what extent Iranian man has achieved human growth and perfection in past eras and to what extent he conforms to the personality patterns of the field of psychology. In this regard, the present article aims to examine and psychologically study the personalities of the kings of the Shahnameh from the perspective of the theories of Jung, Adler, and Maslow, to clarify to some extent the reasons for some of the thoughts, words, and actions of the kings for the audience and to help the reader achieve a better understanding of the overall stories.

METHODOLOGY: This research was conducted based on the descriptive-analytical method and its data was provided based on library studies.

FINDINGS: Ferdowsi, like a modern expert novelist, while organizing the general aspects of the stories and the unique scenes of celebration, sadness, and joy, while paying attention to his speech, makes the characters of his story show the effect of human emotions on decision-making in a very wise way. With such psychological works, Ferdowsi shows us the innermost nature of the heroes of the Shahnameh. He is very precise in doing this and insists so much that it can be said that no word is uttered by the characters in his work that he has not shown us the psychological-emotional background for uttering it.

CONCLUSION: From Ferdowsi's perspective, Jamshid and Zahhak have the archetype of the shadow and the mask, and Fereydoun and Kaykhosro have the archetype of the wise and wise old man. Also, Kaykavous is more than any other king a prisoner of the archetype of the shadow, who eventually loses his life to his desires and greed. From the perspective of Adler's lifestyle theory, Jamshid is an example of active and constructive kings, and Zahhak is an example of inactive and destructive kings. Also, Fereydoun's personality, in contrast to Zahhak's personality, is one of the most complete personality models based on Maslow's theory. In this work, Fereydoun as a transcendent personality and Zahhak as a neurotic or unhealthy personality objectively represent the two points of the base and the top of Maslow's pyramid.

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2025.18.7763>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 20	 0	 0

مقدمه

ناقدان ادبی از سده گذشته، برخی از بررسی‌های علمی خود را بر آن شکل از نقد، که میتوان آن را نقد روانکاوانه نام نهاد، متمرکز کرده‌اند. آنچه نقد روانکاوانه خوانده میشود سه معنا دارد که یک معنای آن تلاش‌هایی است که معمولاً معطوف به قرار دادن ادبیات در باب نظام روانشناسی است. نوع دوم از نقد روانکاوانه متون ادبی میتواند به معنای روانکاوی ادبیات باشد؛ به این شرح که روانشناسی و ادبیات دو امر مستقل از یکدیگرند که در عین استقلال، با یکدیگر پیوندهایی نیز دارند. در واقع نقد روانکاوانه در این معنا میکوشد هم فصول ممیز ادبیات از روانشناسی را و هم پیوند میان آنها را مشخص نماید. نوع سوم نقد روانکاوانه، روانکاوی در ادبیات به معنای کوششی در جهت کشف مسائل روانشناسی در متون ادبی است. این نوع از نقد روانکاوانه نوعی بیان ارتباط بین اسلوب‌های بالینی و درمانی در روانشناسی است که با نظریات منتقدان در خصوص چگونگی قرائت متن یا نگارش آن و همچنین نظریات آنها درباره علت نگارش و ارتباط و تأثیر متون بر خوانندگان متمرکز بوده و در واقع تفسیر این روابط است؛ بنابراین روانشناسی میتواند به روشنگری مفهوم واقعی متن کمک کند. روانشناسی میتواند به مطالعه این موضوع بپردازد که تصویرها و نمادها در اثر ادبی، معنی کامل خود را تا چه حد از یک منبع روانشناسی عمیق، یعنی برخی جنبه‌های دائم ذهن بشری، کسب میکند. در نتیجه این آمیختگیهاست که شاهد انتقال، تغییر عناصر، سیر داستانها و روایات در دوره‌های بعد هستیم. از جمله این تغییرات و آمیختگیها میتوان به عنصر انتقال اشاره کرد که بر اساس آن «در جریان تکوین داستانهای حماسی، احتمال دارد کارها با ویژگیهای یک شخصیت یا موجود اساطیری به کس یا چیز دیگری منتقل شود» (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۴۳). شخصیت یکی از مهمترین عناصر هر داستان است که «عبارتست از مجموعه‌ی غرایز، تمایلات، صفات و عادات فردی، یعنی مجموعه‌ی کیفیات مادی، معنوی و اخلاقی که فرایند عمل مشترک طبیعت اساسی، اختصاصات موروثی و طبیعت اکتسابی است که در کردار، رفتار، گفتار و افکار فرد جلوه میکند و وی را از دیگر افراد متمایز میسازد» (یونسی، ۱۳۸۴: ۲۸۹). برای شناخت شخصیت افراد باید آنها را هم از لحاظ ظاهری مورد بررسی قرار داد و هم از لحاظ شخصیت باطنی و درونی. شناخت شخصیت ظاهری از طریق گفتار و حرکات و ظاهر فیزیکی فرد قابل درک است اما «شخصیت حقیقی را تنها میتوان از طریق انتخاب در یک دوراهی بیان کرد. تصمیماتی که فرد در شرایط بحرانی و زیر فشار میگیرد معرف هویت اوست و هرچه فشار بیشتر باشد، انتخاب شخصیت حقیقیتر و عمیقتر است. پاسخ به سؤالاتی مانند دروناً و قلباً کیست؟ وفادار یا بیوفای؟ صادق یا دروغگو؟ مهربان یا بیرحم؟ شجاع یا بزدل؟ دست و دلباز یا خودخواه؟ باراده یا ضعیف؟ شخصیت حقیقی را نشان میدهد» (مک کی، ۱۳۸۲: ۲۴۵). بدلیل شناخت کمی که از شخصیت شاهان شاهنامه وجود دارد، معمولاً درک برخی داستانهای شاهنامه و دلیل وقوع بعضی اتفاقات در مسیر داستانی آن برای مخاطب روشن نیست. با بررسی ویژگیهای روانی شخصیت‌های شاهان شاهنامه میتوان به درک بهتری از حوادث، تصمیمات و چرایی و چگونگی آنها رسید. در این راستا مقاله پیش رو بر آن است که با بررسی و مطالعه روانشناسانه شخصیت شاهان شاهنامه از منظر نظریه‌های یونگ، آدلر، و مزلو تا حدودی دلایل برخی افکار، گفتار و اعمال شاهان را برای مخاطب روشن سازد و به خواننده کمک کند به درک بهتری از کلیت داستانها برسد.

روش مطالعه

این تحقیق بر اساس روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است؛ در آغاز ابیات شاخص مربوط به ابعاد شخصیت شاهان استخراج و یادداشت شده است. در مرحله بعد برای بررسی اصول نظری روانشناسی در شخصیت شاهان و

شناخت ابعاد گوناگون شخصیتی آنان از کتابها و مقاله‌های موجود در زمینه روانشناسی بهره برده شده است و نظریه‌های کهن‌الگوی «سایه»، «نقاب» و «پیر فرزانه» از یونگ؛ نظریه «سبک زندگی» از آدلر و نظریه «اهرم نیازها» از مزلو انتخاب شده است. داده‌های این تحقیق بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای فراهم شده است.

ضرورت و سابقه پژوهش

امروزه مطالعات بینارشته‌ای بسیار مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. مطالعات بینارشته‌ای حوزه‌ای نوین در دانش است که بیش از یک رشته دانشی را مورد مطالعه قرار میدهد. با این روش ما از مرزهای سنتی رشته‌های گوناگون عبور میکنیم تا زمینه رسیدن به نتیجه مطلوب در یک رشته را فراهم سازیم. روانشناسی به درون روان آدمی راه مییابد و از لایه‌های کشف‌نشده شخصیت پیچیده انسان پرده برمیدارد. میتوان گفت ادبیات بیش از هنرهای دیگر با روح و روان آدمی پیوند خورده است؛ بنابراین پژوهشگر ادبی برای کشف لایه‌های پنهان ویژگیهای روانی انسان در آثار ادبی، از علم روانشناسی کمک میگیرد. بررسی اساطیر نیز از دیدگاه روانشناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. شاهنامه بعنوان اثری اساطیری - حماسی دربرگیرنده داستانهای فراوانی از تاریخ ایران باستان میباشد و پادشاهان در این داستانها نقش آفرینیهای حائز اهمیتی داشته و تصمیمات ایشان تأثیرات فراوانی در روند حوادث داشته است.

در حوزه موضوع این پژوهش، بصورت پراکنده پژوهشهای سودمندی انجام شده است که در ادامه به برخی از آنها اشاره میشود:

کرمی چمگردانی (۱۳۹۴) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تحلیل روانشناختی شخصیت‌های برجسته شاهنامه بر اساس نظریات کارل گوستاو یونگ»، چند شخصیت برجسته شاهنامه را به کمک چهار کهن‌الگوی یونگ یعنی پرسونا، آنیما آنیموس، سایه و خود در دو بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه مورد بررسی قرار داده است. نگارنده در این پایان‌نامه به این نتیجه رسیده است که شاهنامه حاصل کنش ضمیر ناهشیار و در نتیجه مشتمل بر کهن‌الگوهاست.

خسروی (۱۴۰۰) در کتاب «شاهنامه از دیدگاه روانشناسی تحلیلی یونگ»، شاهنامه را، که ریشه در ناخودآگاه قومی و ملی ایرانیان دارد، بر اساس نظریه یونگ مورد بررسی قرار داده است و به تفسیری متفاوت از وقایع و شخصیت‌های آن پرداخته است.

بشیری و چراغی (۱۳۹۰) مقاله‌ای با عنوان «بررسی ویژگی کودکی شخصیت‌های اسطوره‌ای شاهنامه» منتشر کرده‌اند که در آن نشان میدهند کودکان در شاهنامه فراتر از یک کودک هستند و نحوه رشد و رفتار آنها در این مسیر، با دیگر کودکان بسیار متفاوت است. آنها شخصیت‌های عمیق و چندبعدی دارند که با روند سریع رشدی و رفتاری خود از این دوران جدا شده و به جرگه پهلوانان و قهرمانان میپیوندند. نویسندگان در این مقاله نتیجه میگیرند کودکان شاهنامه مانند دیگر نمایندگان اجتماعی اثر فردوسی، حماسی و اسطوره‌ای هستند.

باقری و داوودآبادی (۱۳۹۷) در مقاله «بررسی و تحلیل اختلال شخصیت نارسیسم در جمشید با توجه به متن شاهنامه»، از زوایای جدیدی به شخصیت جمشید پرداخته‌اند. نویسندگان در این مقاله مدعی شده‌اند از دیدگاه روانشناسی، جمشید یکی از قهرمانان شاهنامه، در نقش شاه-موبد بخاطر دغدغه‌های زیستی و روانی، باهوشترین فرد شاهنامه است. هوش سرشار او در درک موقعیت، انطباق با محیط و رفتار هوشمندانه برای حل مسئله، باعث تحول انسان بدوی شده است؛ اما افزایش رفاه اجتماعی توأم با احترام مردم، برای جمشید توهم بینظیر بودن را

ایجاد کرده و سرانجام احساس خودارزشی عظیم و اعتماد بنفس کاذب، او را دچار اختلال شخصیت خودشیفتگی کرده است.

نیک‌روز و کریمی (۱۳۹۴) با مقاله «نقد روانشناختی شخصیت گشتاسپ در داستان رستم و اسفندیار بر اساس روانشناختی تحلیلی یونگ»، به بررسی شخصیت گشتاسپ پرداخته‌اند. نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که گشتاسپ برای رسیدن به مقاصد فردی خود همه چیز را وسیله قرار می‌دهد. او شخصیتی مغرور و نیرنگ‌باز است که عقده قدرتخواهی دارد و نمیتواند نیمه تاریک وجود خود را مهار کند و همین جنبه حیوانی او را وادار به انجام کارهایی غیرانسانی میکند. گشتاسپ به کمک نقاب تلاش میکند به تمام کارهای اهریمنی خود پوشش و رنگ مذهبی ببخشد.

باقری، داوودآبادی و سرور یعقوبی (۱۳۹۷) نیز در مقاله «تحلیل اختلال شخصیت ضد اجتماعی ضحاک»، ضحاک را فردی قدرت‌طلب، سنگدل و بیرحم میدانند که تحت تأثیر تکانه‌های نهاد، به برآوردن خواسته‌های خود میندیشد؛ فراخود یا وجدان در او رشد چندانی نیافته است و به این دلیل توانایی پیروی از هنجارهای اجتماعی را ندارد؛ قوانین جامعه را در نظر نمی‌گیرد؛ به حقوق دیگران احترام نمی‌گذارد و به دیگران آسیب میرساند. با توجه به سابقه پژوهش، به نظر میرسد پژوهش مستقل و جامعی درباره روانشناسی شخصیت مشهورترین شاهان شاهنامه (جمشید، ضحاک، فریدون، کیخسرو، و کیکاووس) از منظر ترکیبی از نظریه‌های یونگ، آدلر، و مزلو صورت نگرفته است؛ بنابراین پژوهش حاضر از این منظر دارای نوآوری است.

بحث و بررسی

مسئله شخصیت در داستان اساسی‌ترین رکن آفرینش داستان است و نویسنده باید بداند که چرا، کی، کجا و چگونه و با چه زبان و کارکردی شخصیتی را بیافریند، بپروراند و به او نقش و تیپ دهد. داستانهای شاهنامه از جهت شخصیت‌پردازی به نسبت داستانهای دیگر در فرهنگ ایرانی بسیار قوی و مستحکم هستند. این درست نیست که فردوسی شخصیت‌های شاهنامه را بگونه‌ای که ما امروز در شاهنامه مبینیم گرفته و بی هیچگونه دخالتی آنها را وارد صحنه داستان کرده است؛ بلکه جذابیت اشخاص شاهنامه مرهون و معلول دخالت شخص و شخصیت فکری و زبانی فردوسی در آنهاست. فردوسی در تمام مراحل آفرینش اشخاص داستان، بویژه شخصیت‌های درجه‌اول، بگونه عجیبی با آنها یکی میشود؛ در روحشان حلول میکند و آنها را پاره‌ای از روح خود میسازد و به نفرت و محبت قلبی یا با آنها می‌جنگد یا زبان بیان احساس آنها میشود، چنانکه گاه مخاطب درمی‌ماند که این کردارها و گفتارها از قهرمان اصلی داستان است یا کلمات خود فردوسی است. شخصیتها در شاهنامه چه بد و چه خوب ابتدا عمیقاً پرورده میشوند و سپس با نقش ویژه و معناداری به صحنه داستان وارد یا از آن خارج میگردند. برای مثال داستان زال و رودابه را از جهت پرورش شخصیت و قهرمانان قصه میتوان یکی از قویترین داستانهای شاهنامه دانست؛ زیرا شیوه طرح و پرورش اشخاص داستان بگونه‌ای است که از آغاز ورود به صحنه تمامی حرکات و سکنات و کردها و گفته‌های آنان مانند حلقه‌های زنجیر، درون و برون آنها را کامل میکند و به هم پیوند میزند (محبتی، ۱۳۸۱: ۷۹).

شاهنامه فردوسی از بسیاری جهات در ادبیات ما اثری منحصر بفرد است. میتوان گفت در ادبیات فارسی، شاهنامه فردوسی نخستین کتابی است که بطور جدی به شخصیت‌های داستانی و جزئیات آنها توجه کرده است. شاهان و پهلوانان، شخصیت‌های اصلی و مؤثر حماسه‌اند. فردوسی هنگام خلق شاهنامه، بر زبان و تکنیک، نحوه پردازش

فضای حماسه و داستان و قهرمانان آگاهی داشته است. او به قهرمانان داستانی خود عشق می‌ورزد و دقت و توجه فراوانی در پردازش آنها دارد. این سخن که «فردوسی قهرمان محبوب خود (رستم) را می‌پرستد و شاهنامه وی گویی چنانکه محمود غزنوی نیز گفت جز وصف رستم چیزی نیست» (زرینکوب، ۱۳۸۳: ۲۰) بیانگر توجه و دقت بی‌اندازه او به شخصیتهای اثر خویش است. میتوان گفت شاهنامه از لحاظ دقت در توصیف و تبیین ویژگیهای نفسانی قهرمانان، حرکات و سکنات، واکنشها، انگیزه‌ها، بیان ستیزها و کشاکشهای درونی، تجسم جنبه‌ها و جلوه‌های گوناگون روحی و بطور کلی کاوش و نفوذ در ژرفنای اشخاص در سراسر تاریخ داستانپردازی سنتی نظیری ندارد و همین ویژگی است که به بسیاری از قهرمانان آن و اعمال، روابط و برخوردهایشان حالت زنده و دراماتیکی میبخشد که حتی در داستانهای منثور که در آنها دست داستانپرداز بسبب عدم وجود محدودیتهای شعری بازتر است، کمتر دیده میشود.

از سویی دیگر مفهوم «شاه» با مفهوم زندگی در داستانهای شاهنامه گره خورده است. چیزی که پیش و بیش از همه در بطن زندگی در شاهنامه به چشم میخورد، همکاری و همدلی است. همانطور که آدلر میگوید همکاری، تلاش و همدلی باعث پیشرفت و پیروزی است. همان چیزی که بر اساس طبقه‌بندی جامعه، تعهد و علاقه ایرانیان به شاه‌دولتی، شاه‌پرستی و سلسله‌مراتب میتوان اینطور بیان کرد که شخصیتهای شاهنامه دارای تعامل بسیاری در همکاری و اطاعت از فرماندهان در جنگها و در نهایت فرمانبرداری بی‌چون و چرا از شاهان است که بر اساس اصول اعتقادی مردم آن زمان، شاه را دارای فره ایزدی و از جانب خداوند، گماشته بر انسانها میدانستند. این فرمانبرداری و «خداشاه‌پنداری» سبب پیروزیهای بیشماری شده است که صلح و دوستی را نیز به دنبال داشته است. در شاهنامه از بخش نخست تا پادشاهی لهراسب، توصیفات بیشتر درباره دین، حکومت، برشمردن ویژگیهای پادشاه خوب (مانند یزدانپرستی و یزدانشناسی) و ویژگیهای پادشاه برجسته (مانند فره ایزدی) است. منظور از ارتباط میان دین و حکومت نیز بیشتر تأکید بر خاستگاه آسمانی و الهی قدرت بوده است. در این بخش، پادشاهان ابتدا تکرارکننده اعمال خدایان بر زمین بوده و سپس با آنها شخصیتی مشترک پیدا کرده‌اند. در مرحله بعد، شاهان خود تجسم خدایان بر روی زمین شده و افسانه‌های نژاد خدایی داشتن نیز اینگونه به وجود آمده است (بهار، ۱۳۸۹: ۲۲۷).

وجود شخصیتهای دیگری نیز همچون ضحاک و سلم و تور، آکنده از شرارت و بدخویی و فساد است. آنها مأموران اهریمنند و قصد نابودی و فساد در امور جهان را دارند. قهرمانان شاهنامه با مرگ همواره در ستیزند، نه به معنای رویگردانی از مرگ و پناه بردن به کنج عافیت، بلکه در مواجهه و درگیری با خطرات بزرگ به جنگ مرگ میروند و در حقیقت، زندگی را از آغوش مرگ میدزدند. اغلب داستانهای شاهنامه بی‌اعتباری دنیا را فرا یاد خواننده می‌آورند و او را به بیداری و درس گرفتن از روزگار فرامیخوانند. در اینگونه داستانها قهرمانان معمولاً انتزاعی و نمونه‌ای از افراد همسخ خود هستند و خصوصیات آنها از حدود مشخصات سنخی خارج نمیشود؛ در واقع افراد تحت شمول یک سنخ تفاوتی با یکدیگر ندارند یا اگر داشته باشند بسیار کم است. قهرمان یا ایستاست یعنی هیچگاه در گذر ایام حوادث دگرگونی نمییابد؛ اگر نیز دچار تحول شد، معمولاً از نوع دگرگونیهای یکبارگی و حادثی است که شخص را چه بسا از سنخی به سنخ مقابل و از قطبی به قطبی دیگر انتقال میدهد و حد وسط و معتدلی مانند آنچه در واقعیت حیات وجود دارد کمتر ممکن است تحقق یابد. در واقع مطلق‌نگری و اسوه‌گرایی چنین اقتضا میکند.

البته همه قهرمانان شاهنامه ایستا نیستند و برخی خواه برای برهه‌ای محدود و خواه تا پایان عمر دگرگونی میپذیرند اما به دلایل و انگیزه‌هایی که مشخص و معقول است. برای مثال «نوذر» تحت تأثیر تربیت سام، از بیداد و کجروی دست برداشته و اخلاقی پسندیده مییابد. او یکی از بهترین مصادیق دگرگونی بر اثر تربیت در سراسر شاهنامه است.

کهن‌الگوی «سایه» در بررسی شخصیت شاهان شاهنامه

کهن‌الگوی سایه، بخش پست و حیوانی شخصیت انسان است؛ میراث نژادی که از شکل‌های پایین‌تر زندگی به ما رسیده است. سایه شامل تمامی امیال و فعالیت‌های غیراخلاقی و هوس‌آلود می‌شود و جایگاه هیولای سرکوفته دنیای درون است؛ ویژگی‌هایی که انکار کردیم و کوشیدیم تا ریشه‌کن کنیم، ولی کماکان در درون ما نهفته‌اند و در دنیای سایه ضمیر ناخودآگاه فعال هستند. «چهره منفی سایه بر شخصیت‌هایی مانند شخصیت شرور، ضد قهرمان یا دشمن فرافکنی می‌شود» (وگلر، ۱۳۸۶: ۹۳). ریشه‌های سایه از تمام کهن‌الگوهای دیگر عمیق‌تر است. رفتارهایی که جامعه اهریمنی و غیراخلاقی میداند در سایه قرار دارند و اگر قرار باشد افراد در آرامش زندگی کنند، این جنبه تیره ماهیت انسان باید رام شود. اگرچه سایه غالباً منفی و نمودار شخصیت سرشار از گناه است ولی الزاماً پلید نیست و مانند سایر کهن‌الگوها دوگانه است و میتواند دارای جنبه‌های مثبت و منفی باشد. یونگ معتقد است سایه دو جنبه دارد؛ یکی دهشتناک و دیگری گرانقدر (یونگ، ۱۳۸۷: ۲۶۴). سایه میتواند منبع نیروی حیات و غرایز عادی، خودجوشی، خلاقیت و آفرینندگی، بینش واقع‌گرا و هیجان باشد. به اعتقاد یونگ، این جنبه حیوانی به دوقطبی شدن امور کمک میکند و دوقطبی شدن برای ترقی و پیشرفت ضرورت دارد (خسروی، ۱۴۰۰: ۷۵-۱۰۱).

کهن‌الگوی سایه از آنجا که حقیقتی آمیخته با خصائل بشری است، در شاهنامه بروز و ظهور دارد. سایه در شاهنامه جز در فرایندهای تفرّد، بیش از آنکه فردی باشد، بمثابة امری ملی است. اهریمن سایه تمام انسانهاست. ضحاک آنگاه که به دست ابلیس تربیت مییابد و افراسیاب آن هنگام که در توران طرح حمله به ایران را پی میریزد، نمادهای سایه در حال رشد تمام ایرانیان میتوانند بود. در ادامه به بررسی انواع سایه منفی در شاهنامه پرداخته میشود.

الف) اهریمن: متنوعترین کهن‌الگوی سایه، شیطان است که معرف بُعد خطرناک، نیمه تاریک و درک‌ناپذیر شخصیت است (یونگ، ۱۳۸۷: ۲۶۹-۲۵۷). اهریمن رهبر گروه دیوان است و در مغاک تاریک در شمال، که بر حسب سنت جایگاه دیوان است، اقامت دارد. نادانی و زیان‌رسانی و بینظمی ویژگی‌های اهریمنند. او میتواند صورت ظاهریش را عوض کند و بشکل چلپاسه و مار یا جوانی ظاهر شود. هدف او همیشه نابود کردن آفرینش اورمزد است. همانطور که اورمزد زندگی را می‌آفریند، اهریمن مرگ را به وجود می‌آورد. در برابر تندرستی، بیماری را و در برابر زیبایی، زشتی را ایجاد میکند (گلی، ۱۳۸۶: ۱۵۶). اهریمن یکی از سیاهترین نمادهای سایه در شاهنامه است. او به شکوه کیومرث حسد برد و با او به دشمنی پرداخت و سرانجام «خزوران یا خزروان»، پور اهریمن، در نبرد سیامک (پسر کیومرث) را کشت؛ اما تهمورث به کینخواهی پرداخت و اهریمن را به افسون گرفتار ساخت. اهریمن در دوران ضحاک در چهره ابلیس آشکار گشت و بسان نیکخواهی نزد ضحاک رفت و او را گمراه ساخت و بصورت ستمگری هستی‌برانداز درآورد. «از این پس در شاهنامه اثری از حضور عینی اهریمن نیست ولی همچنان گمراه‌کننده و تباه‌سازنده اندیشه مردمان است و فردوسی با نام او تصویرهای فراوان برای بدان و زشتیها میسازد و نیروی او را در برابر نیروی ایزدی مینشانند. او دل مردم را از راه به در میبرد و آنان را به انجام بدی وادار میسازد» (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۱۳۶).

ب) دیوان: در برخی داستانهای شاهنامه، دیوان از شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار به شمار می‌آیند. دیوان گروهی از پروردگاران آریایی بوده‌اند که پس از ظهور زرتشت، گمراه‌کننده و مردود شناخته شدند. این وارونگی از آنجاست که چون زرتشت دین بهی را در ایران بگسترده، آیین پیشین را آیین دیوپرستی نامید و دیوان در شمار اهریمنان جای گرفتند و پایگاه ایزدانه خود را از دست دادند؛ اما در دیگر زبانهای هند و اروپایی هنوز دیو در معنای باستانی‌اش به کار برده میشود (کزازی، ۱۳۸۵: ۱۸۳-۱۸۴). دیوان از قدیمیترین دشمنان ایرانیانند که پیوسته در پی آزار ایرانیان بودند و زبانهای سختی به آنها وارد آورده‌اند. در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی از کیومرث تا گشتاسب از دیو سخن رفته است. نخستین بار در زمان پادشاهی کیومرث به اهریمن اشاره شده و آن زمانی است که کیومرث فرزندش را به جنگ میفرستد و او در جنگ با دیو کشته میشود. این روایت نشان میدهد که از نظر ایرانیان نسب دیوان به اهریمن میرسد. دیوان در شاهنامه غالباً با آدمیان تفاوت چندانی ندارند یا در پوشش و خوراک آنها اندکی فرق است و یا اینکه هیئت ظاهری آنها مختصر اختلافی دارد و غالباً زشت‌چهره و گاه با دندانهای دراز و پوششی از پوست سگ یا خرس توصیف شده‌اند. دیو در شاهنامه گاهی با ابلیس، اهریمن و جن مترادف آمده است و گاهی هم در معنی رمزی به معنی آفریده اهریمنی، نمادی برای مردم بد و نابخرد به کار رفته است:

تو مر دیو را مردم بد شناس
هر آن کو گذاشت از ره آدمی

کسی کو ندارد ز یزدان سپاس
ز دیوان شمر، مشمر از آدمی

(شاهنامه فردوسی: ۱۳۴-۱۳۵)

کهن‌الگوی «نقاب» در بررسی شخصیت شاهان شاهنامه

«نقاب» همان شخصیت اجتماعی ماست که از وجود حقیقی ما فرسنگها فاصله دارد. ما با نقاب در اجتماع حضور مییابیم و با نقاب با جهان بیرون مواجه میشویم. یونگ معتقد است چون همه ما در زندگی نقشهایی را بازی میکنیم، استفاده از صورتکهای مختلف چندان زیان‌آور به نظر نمیرسد. در واقع به اعتقاد یونگ، صورتک حتی برای مقابله با رویدادهای گوناگون زندگی میتواند مفید باشد (یونگ، ۱۳۸۷: ۵۹-۶۰). در واقع در دید یونگ این نقاب خطری برای فرد ندارد؛ زیرا او را با اجتماع سازگار میکند، اما اگر به قدری پیش برود که جایگزین شخصیت اصلی انسان شود، تا حدی که شخصیت اصلی در این میان گم شود و فرد تنها به فکر ایفای نقش خود باشد، شخصیت و جامعه از این نقاب آسیب میبینند. به عبارت دیگر اگر نقاب بر طبیعت فرد تأثیر بگذارد، آنگاه میتواند بسیار زیان‌آور باشد؛ زیرا شخص، دیگر نقش بازی نمیکند؛ بلکه به نقش تبدیل میشود (شولتز، ۱۳۹۲: ۱۶۷).

شاهنامه شرح زندگی مردمان عادی کوی و برزن نیست. شرح طولانی زندگی، نبردها، تلخکامی و شادخواریهای شاهان و پهلوانان ایران است که برای پاسداری این مرز و بوم از جان و مال خویش دریغ نکردند و همواره در راه احیای آرمانهای ملت خویش کوشیده‌اند. زندگی درباری و روابط سیاسی در هیچ عصری خالی از نقاب نبوده و نیست؛ بطوری که حتی پنهان کردن فکر شیطانی در پس لبخندی از احترام و یا صمیمیت از جمله مصادیق بروز کهن‌الگوی سایه است؛ بنابراین در شاهنامه نیز میتوان چهره‌هایی را که از سر دشمنی یا بنا به مصلحتی نقاب برگرفته‌اند و ژرفساخت تظاهرشان با الگویی که یونگ ارائه میدهد همخوانی دارد جستجو کرد. در رابطه با کارکرد مثبت و منفی نقاب، این نکته گفتنی است که نباید کارکرد مثبت نقاب را وارد حوزه اخلاق کرد؛ زیرا در روانشناسی یونگ، کهن‌الگوی پرسونا با معنی و هدف به کار میرود؛ یعنی وسیله‌ای را در اختیار فرد میگذارد که شخصیت کسی را تجسم بخشد که الزاماً خود او نیست (نوردبی و هال، ۱۳۷۵: ۶۳).

نقاب جمشید: در تحلیل روانشناسی، فرّ شاهی جمشید مشخص میکند که وی دارای توانمندیها و خصلتهای

شاهانه است و پادشاهی نقشی است که بر عهده وی نهاده شده است. جمشید تلاش بسیاری برای انجام شایسته این نقش از خود نشان می‌دهد؛ بطوری که دوره شاهی او منشأ خدمات و اکتشافات ارزنده در تاریخ تمدن بشری است؛ اما بتدریج در پرسونای نقش خویش فرومیروید تا جایی که دیگر خود نیز جمشید بدون نقاب را نمی‌بیند. «چنانچه کسی بیش از اندازه شیفته و درگیر نقشی شود که بازی میکند و ضمیر او منحصرأ با این نقش هم‌هویت بشود، دیگر وجوه شخصیت او با فشار به کنار زده خواهد شد. چنین شخصی که تحت تسلط پرسونای خود واقع شده با طبیعت خود بیگانه است و بخاطر کشمکش میان پرسونای بیش از حد توسعه‌یافته و قسمت‌های توسعه‌نیافته، شخصیتش در حالتی بحرانی و تحت فشار زندگی میکند. به اعتقاد یونگ، افرادی که پرسونای بیش از حد توسعه‌یافته دارند از یک سو احساس اغراق‌آمیزی از خودبزرگ‌بینی دارد که ناشی از موفقیت در بازی کردن یک نقش است و از طرف دیگر هنگامی که خود را از زندگی در سطح معیارهایی که از او متوقع است ناتوان ببینند، ممکن است از احساس حقارت و ملامت نفس رنج ببرند» (همان: ۶۵-۶۶). شاید آنچه جمشید می‌پندارد که باید باشد، همان نقش شاه پرستار یا شاه‌خدایی است. جمشید تنها پادشاه نیست، بلکه سرپرستی دین اهورایی را نیز بر عهده دارد. پاره‌ای از پادشاهان نمادین اساطیری از این خویشکاری دوقطبی برخوردارند که ضمن عهده‌دار بودن کشورداری و رهبری بر امور دنیای محسوس، اداره عالم نهان را نیز در اختیار گرفته‌اند. هر چه بسمت دوران پهلوانی شاهنامه نزدیک می‌شویم، این نظام را در حال فروپاشی می‌بینیم و جمشید سعی در جبران این کمبود با استفاده از کلمات و اظهار جملات اغراق‌آمیز میکند (یا حقی، ۱۳۸۶: ۸۲).

در واقع تخت کیانی جمشید با گوهرهای فراوانش می‌تواند نماد غلبه خودآگاه و جنبه‌های مثبت روان بر شخصیت وی و حمل و برافراشتن این تخت بر آسمان بوسیله دیوان می‌تواند نمایانگر تسلط او بر سایه‌های روان ناخودآگاه باشد؛ بنابراین تا اینجا سایه‌های روان جمشید کاملاً سرکوب و در راستای اراده خودآگاه مقید و کنترل شده‌اند و خودآگاه بواسطه باور کامل این نقاب، فرمانروای بلامنازع حاکم بر روان جمشید است.

یونگ معتقد است انسان برای انجام فعالیت‌های روانی به انرژی روانی نیاز دارد. این انرژی از کشمکش اضداد موجود در روان انسان تأمین می‌شود. در روان انسان مجموعه‌ای از اضداد گرد آمده که دائم در نبرد و کشاکشند. وظیفه انسان این است که این نیروهای متضاد را بشناسد و بین آنها حدی از تعادل و تناسب برقرار نماید. «میزان کمال انسان بستگی دارد به میزان تعادلی که بین اضداد به وجود می‌آورد. از اینرو اضداد و کشمکش بین آنها برای رشد شخصیت لازم و مفید است و فعالیت سایه موجب شکلگیری تضاد در روان انسان است» (سیاسی، ۱۳۸۸: ۶۰). اما جمشید بی آنکه این تعادل روانی را ایجاد کند و به جنبه‌های دیگر شخصیت خود امکان رشد بدهد، با سرکوب سایه سعی در حفظ باور خویش از نقاب اجتماعی خود دارد؛ بنابراین بر اساس شناختی نادرست، دچار غرور و خودبینی می‌شود و خود را مظهر کمال و بزرگی می‌یابد.

نقاب کیکاووس: کیکاووس نیز یکی دیگر از شخصیت‌های منفی در شاهنامه است. فردوسی سعی کرده کیکاووس را فردی نادان و خشن نشان دهد که تصمیمات درستی نمی‌گیرد. کیکاووس یکی از پادشاهان ایرانی و فرزند کیکاووس است. آنچه از شاهنامه برداشت می‌شود، این است که کیکاووس طمع زیادی داشت که به بهترین جایگاه دست پیدا کند. در واقع فردوسی چنین بیان میکند که کیکاووس جاودانه بوده ولی اشتباهات بسیار زیادی انجام داده است که در نهایت باعث می‌شود فناپذیر شود (شاهنامه فردوسی: ۱۷۴). کاووس در شاهنامه، از جمله شاهانی است که شخصیت نسبتاً پویایی دارد و فقط در بخشی از حکومت صدویست ساله او شاهد ایستایی در شخصیتش هستیم. وقتی که او بر تخت سلطنت مینشیند، همه چیز برایش در نهایت کمال است؛ هم قدرت و هم ثروت. او در ابتدای

پادشاهی شخصیت‌ایستایی دارد؛ اما اندیشه ناصوابش در رفتن به مازندران که از سر فزونخواهی و آز است، نوعی دگرگونی در شخصیت او به شمار می‌آید. گشودن راز آسمان، اندیشه‌ای که انجامش تا آن زمان در خاطر هیچکس نگذشته است، نمونه‌ی اعلای پویایی شخصیت کاووس است. این پویاییها همگی از نوع منفی هستند؛ اما در شخصیت او شاهد پویایی مثبت نیز هستیم که بویژه در توبه‌های پس از گناه او جلوه‌گر میشود (همان: ۴۲۶-۴۱۹).

فردوسی هنگام تبیین شخصیت کاووس، مانند دیگر شخصیت‌های شاهنامه، از دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم بهره می‌گیرد. در شیوه مستقیم، شخصیت کاووس از طریق دیگر قهرمانان معرفی میشود؛ مثلاً هنگامیکه پهلوانان درباره بدخویی، کمخردی، خشم و خودرأیی او سخن می‌گویند. گاه نیز از طریق شیوه غیرمستقیم به شناسایی شخصیت کاووس میرسیم؛ یعنی از طریق مواجهه با اعمال او متوجه ویژگیهای اخلاقیش میشویم. برای نمونه هنگامیکه او بیتوجه به هشدار سودابه به میهمانی شاه هاماوران میرود، به درک بیخردی خود توسط خواننده کمک میکند یا زمانی که مست قدرت و توانایی و گرفتار احساس خودشیفتگی، با بیان برتری خود بر دیگر شاهان و بیتوجه به نصایح زال، به مازندران میرود. در طول شاهنامه هیچگاه نمیبینیم که او برای تصمیمات مهم خود با دیگران به هم‌اندیشی بپردازد. کاووس تنها پادشاه ایرانی در شاهنامه است که پی‌درپی از تصمیمات نابخردانه او سخن رفته است. آنچه کاووس را به مازندران میکشد تا بسیاری از سران سپاه ایران به خاک و خون بغلتند و شاه و همراهانش نابینا و اسیر شوند، آنچه او را به فکر پرواز و تسخیر آسمانها و حکومت بر افلاک میندازد یا به هاماوران میبردش تا باج بستاند و بی هیچ اندیشه‌ای به پیوند شاهزاده آن دیار درآید و آنچه گوش کاووس را بر اندرز زال و رستم و دیگر بزرگان بسته میدارد، نقاب پندارهای باطل اوست؛ این پندار که او به جاه و فراز فریدون و ضحاک برتر است و باید جهانجویی پیشه کند در این ابیات هویداست:

چنین گفت با سرفرازان رزم	که ما سر نهادیم یکسر به بزم
اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر	نگردد ز آسایش و کام سیر
من از جم و ضحاک و از کیقباد	فزونم به بخت و به فرّ و به داد
فزون بایدم زان ایشان هنر	جهانجوی باید سر تاجور

(همان: ۳۷-۴۰)

همچنین در داستان بر آسمان رفتن کاووس که ابلیس رای فریفتن وی میکند و کسی را از دیوان میجوید تا جان شاه را بپراهد کند و فر را از او دور سازد، دیوی دژخیم به پا میخیزد (همان: ۳۶۴-۳۷۱). این دیو دژخیم همان نقاب پندار کاووس است که او را برتر از آنچه هست جلوه میدهد؛ «یونگ یکی شدن با نقاب را در جلوگیری از رشد شخصیت و رسیدن به فردیت، بزرگترین زیان میداند و افراد را از یکسو شدن با نقاب بر حذر میدارد» (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۵۰).

نقاب کیخسرو: کیخسرو مدتی از زندگی را زیر نقاب نام و هویتی بیگانه از خود میگذراند. تفاوت نقاب کیخسرو با دیگر شخصیت‌های شاهنامه در این است که این نقاب را دیگران بر چهره خسرو مینهند تا او نژاد و هویت خود را نشناسد و حکومت افراسیاب را تهدید نکند. او ده سال ابتدای زندگی را با این پندار که شبانزاده است میگذراند؛ اما بزرگزادگی کیخسرو از شمایل و دلاوری او نمایان میشود و پیران را بر آن میدارد نقاب را کنار زند و کیخسرو را به کیستی خود آگاه کند. این نقاب دیگرنهاد را که بر اثر آشکار شدن نشانه‌های بزرگی کنار زده میشود، بر چهره سهراب نیز میتوان دید.

کهن‌الگوی «پیر خرد» در بررسی شخصیت شاهان شاهنامه

پیر خرد یا پیر فرزانه یکی از کهن‌الگوهای رایج نظریه یونگ است. او یاریگر و راهنمای قهرمان در مراحل دشوار زندگی، آزمون‌ها و سفرهاست. پیر خرد مظهر دانش و زندگی و تجسم معنویات در قالب و چهره یک انسان است. او از یک سو نماینده علم، بینش، خرد، ذکاوت و اشراق بوده و از سوی دیگر خصایص اخلاقی چون اراده مستحکم و آمادگی برای کمک به دیگران را در خود دارد که شخصیت معنوی او را پاک و بی‌آلایش میسازد و او را در نظر دیگران محبوب می‌کند. وقتی قهرمان در موقعیتی عاجزانه و ناامیدکننده قرار گرفته، پیر خرد ظاهر میشود و با واکنشی بجا و عمیق یا پند و اندرزهای نیک او را از ورطه میرهاند. «از آنجا که خویشکاری پیر خرد، رهاندن قهرمان از یک موقعیت سخت و چاره‌ناپذیر است، ظهور او در داستان همراه با یک قهرمان است. این کهن‌الگو بشکل پیر خردمند، نگهبان، آموزش‌دهنده اسرار و گاهی بصورت پیرزن، اسب‌سوار جوان یا بشکل پدر و پدربزرگ، معلم، فیلسوف، مرشد، دکتر، کشیش، پادشاه، جادوگر و مانند آنها ظاهر میشود. این کهن‌الگو در اسطوره‌ها و حماسه‌ها بسیار دیده میشود. در عرفان و اندیشه‌های عرفانی نیز پیر و رابطه‌ای که با ذهن و روان دارد اهمیت فراوان دارد (فیست و فیست، ۱۳۸۸: ۱۳۳).

در شاهنامه فردوسی نیز بسیار از خرد یاد شده است و تعداد ابیات زیادی که در این زمینه وجود دارد بیانگر اهمیت خرد و خردمندی در اندیشه فردوسی است. مقدمه و آغاز شاهنامه نیز شاهد این معنی است که حکیم طوس تا چه حد به موضوع خرد چشم داشته است. «فردوسی که خواستار استقرار حاکمیت خرد بر جهان است و این حاکمیت را اساس عدل و داد میداند، همواره مدافع آشکار خردمندان است» (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۷۸). بیشتر شخصیت‌های اصلی شاهنامه یا فرهمندند یا خردمند و از این بین والاترین شخصیت‌ها از آن کسانی است که فرهمندی و خردمندی را با هم دارند؛ مانند زال که فرّ پهلوانی را با خرد دارد و کیخسرو که شاهی خردمند و فرهمند است. از نمونه‌های صاحبان این کهن‌الگو، شاهان ذیل را میتوان نام برد.

کیومرث: کیومرث اولین شاه و نخستین پیر خرد شاهنامه است که در پی کشته شدن فرزندش (سیامک) به دست اهریمن، که نماد سایه است، هوشنگ (پسر سیامک) را می‌پرورد، گفتنی‌های فراوان به او می‌گوید، رازهای بسیار بر او آشکار میکند، او را به مبارزه با اهریمن برمی‌انگیزد، پشت لشکر قرار می‌گیرد و در نبرد با اهریمن پشتیبانی می‌کند و بدینسان خویشکاری پیر خرد را به انجام میرساند. سرانجام پادشاهی را به هوشنگ وامی‌گذارد و درمی‌گذرد:

چو بنهاد دل کینه و جنگ را	بخواند آن گرانمایه هوشنگ را
همه گفتنیها بدو بازگفت	همه رازها برگشاد از نهفت
که من لشکری کرد خواهم همی	خروشی برآورد خواهم همی
تو را بود باید همی پیشرو	که من رفتنیم، تو سالار نو

(شاهنامه فردوسی: ۵۴-۵۷)

بر اساس کهن‌الگوی پیر خرد یونگ، هوشنگ در این داستان به یاری و راهنمایی پیر خرد- کیومرث- با طی فرایند تفرّد و تکامل، غلبه بر صفات سرکش غریزی و حیوانی ناپسند، که منشأ تمام آنها در شاهنامه حسادت معرفی شده، به پادشاهی که نماد تمامیت و یکپارچگی روان است دست مییابد.

کیخسرو: کیخسرو هنگامی که می‌خواهد پادشاهی را به لهراسب بدهد به او می‌گوید:

خردمند باش و بی‌آزار باش	همیشه زبان را نگهدار باش
--------------------------	--------------------------

(همان: ۱۰۸۳)

نکته جالب توجه این است که خردمندی و بی‌آزاری را در کنار هم قرار می‌دهد. در نظر او انسان خردمند به آزار مردم نمیندیشد. او باید بکوشد بگونه‌ای حکومت کند که آزاری به افراد جامعه نرساند.

اسکندر: اسکندر هنگامیکه به پادشاهی میرسد، آرزو میکند خرد همواره قرین جان شاهان باشد؛ همان جان و خردی که در ابتدای شاهنامه میبینیم:

سنکدر چو بر تخت بنشست گفت
که با جان شاهان خرد باد جفت
(همان: ۱۳۷۲)

عقل و خرد در اندیشه‌های اسلامی، ثروت و توانگری عظیمی به حساب می‌آید؛ زیرا کسی که از سرمایه‌های خود در امور زندگی بصورت بهتری بهره برد در راستای موفقیت و رسیدن به آرمانهایش پیش میرود؛ قبل از اینکه به او آسیبی برسد آن را تشخیص می‌دهد و قبل از روبرو شدن با خطر در فکر پیشگیری از آن میفتد و این امر برای پادشاه مملکت ضروری مینماید. از جمله پادشاهان خردمند دیگر در شاهنامه میتوان به اردشیر، شاپور، گشتاسب، و اورمزد اشاره کرد.

نظریه «سبک زندگی» آدلر در بررسی شخصیت شاهان شاهنامه

در دیدگاه روانشناسی فردی، سبک زندگی همان چیزی است که برخی روانشناسان آن را شخصیت نامیده‌اند؛ اما سبک زندگی بیشتر در مورد شیوه خاص انجام کارها برای رسیدن به هدف است تا ویژگیهای فردی؛ به عبارت دیگر سبک زندگی، شخصیت در عمل است. در نظریه آدلر بر دو ویژگی عمده (سازنده بودن در مقابل مخرب بودن؛ و فعال بودن در برابر منفعل بودن) تأکید شده است. در باور آدلر، سبک زندگی در افراد مختلف تحت تأثیر عوامل گوناگون از جمله جایگاه کودک در خانواده (ترتیب تولد)، رابطه کودک با والدین، و موقعیت روانی-اجتماعی کودک شکل میگیرد.

نمونه‌ای از شاهان فعال و سازنده، جمشید است. جمشید در مدت عمر و پادشاهی خود فردی باانگیزه، فعال، بسیار مفید و سازنده بود که توانست مشکلات را رفع و رفاه اجتماعی ایجاد نماید. جمشید از کسانی است که همواره در دوران پادشاهی، که با فرّ کیانی همراه بود، به فکر مردم بود و آنها را راهنمایی میکرد. از نظر آدلر در روانشناسی فردی، افراد فعال و سازنده دارای بالاترین درجه سلامت روانی و رفتارشان با دیگران در سلامت کامل و سازنده است.

نمونه‌ای از افراد غیرفعال و مخرب در شاهنامه نیز ضحاک است. جمشید از نظر روانشناسی فردی، فردی فعال و سازنده است که با داشتن رابطه اجتماعی قوی، همواره تلاش دارد مشکلی از جامعه و مردم را حل کند. در نقطه مقابل ضحاک وجود دارد که جزو تیپ غیرفعال و مخرب به شمار میرود. در داستان ضحاک میبینیم که او نه تنها درصدد حل مشکلات جامعه نیست بلکه فقط به فکر خویش است تا به هر ترفندی که شده بتواند پدرش را با همکاری ابلیس از میان بردارد و بر تخت شاهی بنشیند. در فرهنگ اساطیر ایران، ضحاک (اژدهاک) تجسم تمامی پلیدیها و زشتیهای است که در پهنه تاریخ جهان هر از چندگاهی ظاهر میشوند و بیداد و تباهی را بسط میدهند.

نظریه «هرم نیاز» مزلو در بررسی شخصیت شاهان شاهنامه

مزلو قائل به سلسله‌مراتب پنجگانه‌ای برای نیازهای فطری انسان است که رفتار انسان را برانگیخته و هدایت میکنند. این پنج نیاز عبارتند از: نیازهای فیزیولوژیکی، ایمنی، تعلق‌پذیری و محبت، احترام، و خودشکوفایی (شولتز، ۱۳۹۲):

(۳۴۶).

شخصیت فریدون در تقابل با شخصیت ضحاک یکی از کاملترین الگوهای شخصیتی بر اساس نظریه مزلو است. در این داستان، فریدون بعنوان شخصیتی تعالی‌یافته و ضحاک بعنوان شخصیتی روان‌رنجور یا ناسالم، دو نقطه قاعده و رأس هرم مزلو را بشکل عینی نشان می‌دهند. به نظر میرسد طرحی که از فریدون ارائه میشود شاخص مطلوبی برای نشان دادن رشد کامل شخصیت است و طرحی که از ضحاک عرضه میشود مؤید شاخص بودن شخصیت فریدون بعنوان شخصیتی سالم است. تحلیل رفتار و بررسی ویژگیهای این دو شخصیت از طریق مکانیزم مقایسه، تعالی بودن یکی و ناسالم بودن دیگری را نشان میدهد و دلایل تعالی و ناسالمی هر یک را تبیین میکند (مزلو، ۱۳۶۷: ۱۰۶).

یکی از مراتب نظریه انگیزشی سلسله‌مراتب نیازها از «آبراهام مزلو» انگیزه ایمنی است؛ یعنی اقداماتی که برای امنیت و محفوظ ماندن در برابر خطرات صورت می‌گیرد. ضحاک وقتی که بواسطه موبدان متوجه خطر فریدون میشود؛ تمام تلاش خود را برای پیدا کردن فریدون و نابود کردن او به کار می‌گیرد. یکی از پایگاه‌های قدرت، قدرت مبتنی بر زور (اجبار) است. این پایگاه قدرت بر پایه ترس و وحشت قرار دارد. انسان در برابر ترس یا تهدید تسلیم میشود یا سازگاری از خود نشان میدهد. صاحب این قدرت میتواند کار را بر دیگران سخت بگیرد و زیردستان نمیخواهند موجب عصبانیت وی شوند. ضحاک وقتی بزرگان و موبدان را جمع میکند و در مورد دشمنی فریدون با خود، رایزنی میکند و از جمع کردن لشکری بزرگ برای جنگ میگوید، از آنان میخواهد با او همدستان باشند و محضری بنویسند: «که جز تخم نیکی سپهد نکشت». ضحاک با قدرت مبتنی بر زور دیگران را وادار میکند به خواست او رفتار کنند و در همه این موارد در تقابل با فریدون است.

برای شناخت و بررسی شخصیت ضحاک ضروری است دوران کودکی او واکاوی شود. هر انسانی با فطرتی پاک و با استعدادهای بالقوه برای دستیابی به کمال و سلامت روان متولد میشود و این شرایط فردی و اجتماعی است که خویشتن او را محقق میکند یا مانع از تحقق «خود» میشود. بسیاری از پژوهشگران حوزه روانشناسی، کودکی فرد را زمینه‌ساز آینده او میدانند؛ اما به اعتقاد مزلو و برخی روانشناسان، نمیتوان همه آینده فرد را در گرو چگونگی کودکی او دانست. هرچند تجربه‌های تأسف انگیز دوران کودکی میتواند بر شخص تأثیر گذارد ولی «آدمی قربانی درمان‌ناپذیر این تجربه‌ها نیست؛ او میتواند دگرگون شود، کمال یابد و به سطوح عالی سلامت روان برسد» (شولتز، ۱۳۹۲: ۹۱). اگر ضحاک را بدون جهتگیری خاص و تغییری که در جوانی و پس از آشنایی با ابلیس مییابد در نظر بگیریم، باید مطابق با نظر بسیاری از روانشناسان بپذیریم که ضحاک همانند دیگر انسانها با فطرتی پا قدم به جهان میگذارد و بر اثر تعامل با محیط پیرامون، تغییراتی در شخصیتش ایجاد میشود. «مزلو پنج نیاز فطری را معرفی میکند که رفتار انسان را برانگیخته و هدایت میکنند. این نیازها میتوانند تحت تأثیر یادگیری، انتظارات اجتماعی و ترس از تأیید نشدن قرار گیرند. این نظریه‌پرداز انسان‌گرا به اهمیت تجربیات کودکی در پرورش یافتن و رشد بزرگسالی آگاه است؛ اما فرد را قربانی این تجربیات نمیداند. او معتقد است ماهیت انسان ذاتاً خوب، شایسته و مهربان است اما وجود شرارت را انکار نمیکند (همان: ۴۰۹-۳۹۲).

مطابق با هرم پیشنهادی مزلو برای نیازها، اولین سطح از نیازهای اساسی، نیازهای جسمانی است. در طبقه شاهان و پهلوانان شاهنامه، نیازهای فیزیولوژیکی آب و غذا بطور طبیعی تأمین شده هستند. البته اشاره به این مطلب

ضروری است که در جوامع مرفه بطور طبیعی، نیاز گرسنگی افراد تأمین و ارضا می‌گردد؛ بنابراین در اینگونه موارد مشابه وقتی از گرسنگی سخن به میان می‌آید، سخن از چیزهای اشتهاآور است نه گرسنگی به معنی حقیقی کلمه (فیست و فیست، ۱۳۸۸: ۵۹۲).

دومین ویژگی از پانزده ویژگی افراد خودشکופا، پذیرش است. پذیرش یعنی پذیرفتن خود و دیگران با ضعفها و ناتوانیها. فریدون بعنوان پادشاه ایران‌زمین، باید این ویژگی را دارا باشد. افراد خودشکופا قوتها و ضعفهای خود را می‌پذیرند. آنها سعی نمیکنند خودانگاره خویش را تحریف یا جعل کنند و از شکستهای خود احساس شرمساری نمیکنند. آنها ضعفهای دیگران و جامعه کل را نیز می‌پذیرند (شولتز، ۱۳۹۲: ۳۵۴). شواهد و مدارک حاکی از آن است که فریدون در طول زندگی خود از بدو تولد و سپس گذراندن دوران شیرخوارگی، نوجوانی و بزرگسالی نه تنها زندگی طبیعی و بدون مشکل حاد نداشته است بلکه او دچار محدودیتهای و ناکامیها و عقده‌های روانی متعددی نیز بوده است. یکی از ناهنجاریهایی که فریدون از بدو تولد با آن دست به گریبان بوده است و سرچشمه بسیاری از حوادث داستان می‌گردد، دوگانگی عواطف است. فریدون هم در شاهنامه و هم در اساطیر ایرانی از جایگاه معنوی و ویژه‌ای برخوردار است و در میان شاهان شاهنامه، نمونه انسان تعالی یافته یا خواستار تحقق خود است. «اگر انسان آرمانی حماسی را کسی بدانیم که یزدانپرستی، مردانگی، فرهنگ، خردورزی، دادگری، نیکی، گوهر، هنر و نژاد را با هم داشته باشد، باید اذعان نمود فریدون با رویکرد به ویژگیها، کردارش و با معیارهای حماسه یکی از نمونه‌های انسان کامل و مثالی شاهنامه است (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۴۲-۱۴۳).

نتیجه‌گیری

یکی از راههای ژرفا بخشیدن به داستان و تقویت تأثیر آن بر مخاطب، پردازش درست و قوتمند شخصیت است. فردوسی سخنسرایی داستان‌شناس است که در عصر برونگرایی و کلینگری شاعران خراسان، خود و خواننده را با جزئیات روحی قهرمانانش همراه و درگیر می‌سازد. این پژوهش به تحلیل روانشناسانه شخصیت‌های برخی از مشهورترین شاهان شاهنامه یعنی جمشید، ضحاک، فریدون، کیکاووس و کیخسرو پرداخت. فردوسی با استفاده از هر دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم یعنی با بهره گرفتن از توصیف، گفتگو، اظهار نظر شخصی، معرفی توسط خود شخصیت یا از طریق دیگر قهرمانان مرتبط با داستان، هر شخصیت را به خواننده می‌شناساند. کردار و رفتار شخصیت نیز از دیگر راههای رسیدن به ویژگیهای اوست. از سویی دیگر شخصیت‌پردازی فردوسی در شاهنامه تا حدی کامل و هنرمندانه است که دوگانگی و جمع احساسات و افکار سیاه و سفید در آن بصورت کاملاً انسانی حضور دارد. وی به شخصیت‌های فراواقعی و کهن‌باور مانند افراسیاب نگاه تک‌بعدی خیر یا شرّ اسطوره‌ای ندارد، بلکه شخصیت آنها را شبیه به انسانی واقعی با احساسات متفاوت و متضاد ساخته و پرداخته و به نمایش گذاشته است. از دید فردوسی، جمشید و ضحاک دارای کهن‌الگوی سایه و نقاب و فریدون و کیخسرو دارای کهن‌الگوی پیر فرزانه و خردمند هستند. همچنین کیکاووس بیش از هر شاه دیگری اسیر کهن‌الگوی سایه است که عاقبت جان بر سر هوسها و

طمع‌کاری‌هایش میبازد. از منظر نظریه سبک زندگی آدلر نیز جمشید نمونه‌ای از شاهان فعال و سازنده و ضحاک نمونه‌ای از شاهان غیر فعال و مخرب است. همچنین شخصیت فریدون در تقابل با شخصیت ضحاک یکی از کاملترین الگوهای شخصیتی بر اساس نظریه مزلو است. در این اثر، فریدون بعنوان شخصیتی تعالی‌یافته و ضحاک بعنوان شخصیتی روان‌رنجور یا ناسالم، دو نقطه قاعده و رأس هرم مزلو را بشکل عینی نشان میدهند. در واقع یکی از آموزه‌های مهم شاهنامه را میتوان دقت نظر فردوسی در ارائه نکات ظریف مربوط به روانشناسی انسانها و جستجوی انگیزه‌های روانی آنان برای اقدام در هر کار دانست. باید گفت فردوسی مانند رمان‌نویس خیره‌امروزی، در طی سامان بخشیدن به جوانب کلی داستانها و صحنه‌پردازیهای بینظیر بزم و غم و شادی، ضمن توجه در گفتار خود، پرسوناژهای داستانش را بر آن میدارد بنحوی بسیار عالمانه تأثیر نفسانیات بشری را در اتخاذ تصمیمات نشان بدهند. فردوسی با چنین کارهای روانشناسانه، باطن قهرمانان شاهنامه را به ما نشان میدهد. او در انجام چنین امری بسیار دقیق است و آنقدر اصرار میورزد که میتوان گفت هیچ سخنی بر زبان شخصیت‌های اثرش نمی‌رود که او زمینه روانی- نفسانی بر زبان آوردن آن را به ما نشان نداده باشد.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد استخراج شده است. آقای دکتر فرشاد میرزایی مطلق راهنمایی این رساله را بر عهده داشته‌اند و طراح اصلی این مطالعه و نویسنده مسئول بوده‌اند. دانشجو سرکار خانم حدیث بهمنی و آقای دکتر مسعود سپه‌وندی بعنوان مشاور پژوهشگران این رساله در گردآوری و تنظیم متن نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر میباشد.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش بعهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Aydenlou, Sajjad. (2009). *From Myth to Epic*, Tehran: Sokhan.
- Bahar, Mehrdad. (2010). *A Look at the History and Mythology of Iran*, Tehran: Elm.
- Feist, Gregory, J. and Feist, J. (2009). *Theories of Personality*, translated by Seyyed Yahya Mohammadi, Tehran: Ravan.
- Ferdowsi, Abolghasem. (2007). *Shahnameh*, edited by Jalal Khaleghi Motlagh, Tehran: Markaz of the Great Islamic Encyclopedia.
- Goli Aysek, M. (2007). "The Personality of Kavus in Shahnameh", *Kavashnameh Scientific Research Quarterly*, (27) 14, pp. 301-340.
- Javanshir, F. M. (2001). *The Epic of Dad: A Discussion of the Political Content of the Shahnameh*, Tehran: Jami.
- Jung, Carl Gustav. (2008). *Psychology of the Unconscious*, translated by Mohammad Ali Amiri, 3rd edition, Tehran: Elmi and Farhangi.
- Kazzazi, Mir Jalal al-Din. (2006). *Mazes of Mystery*, Tehran: Markaz Publishing.
- Khosravi, Ashraf. (2001). *The Shahnameh from the Perspective of Jung's Analytical Psychology*, Tehran: Scientific and Cultural.
- Mazlow, Abraham. (1988). *Motivation and Personality*, translated by Ahmad Rezvani, Mashhad: Astan Quds Razavi.
- Mck, Kay, Robert. (2003). *Fiction: Structure, Style and Principles of Screenwriting*, translated by Gozarabadi, Tehran: Hermes.
- Mohabbati, Mehdi. (2002). *Pahlevan in the Dead End: The Complete Text of Rostam and Sohrab and Rostam and Esfandiar with a New Look at Ferdowsi and the Elements*, Tehran: Sokhan.
- Nordby, Vernon and Hall, Calvin Springer. (1996). *Jung's Fundamentals of Analytical Psychology*, translated by Mohammad Hossein Moqbel, Tehran: Jahad Daneshgahi.
- Rastegar Fasaee, Mansour. (2000). "China and the Chinese in the Iranian National Epic", *Nameh Parsi Magazine*, No. 17, pp. 81-108.
- Schultz, Duvan. (2013). *Theories of Personality*, translated by Yousef Karimi and others, Tehran: Arasbaran.
- Siasi, Ali Akbar. (2009). *Theories of Personality or Schools of Psychology*, Tehran: Tehran University Press.
- Vogler, Christopher. (2007). *Mythical Structure in Fiction and Screenplay*, 2nd edition, Tehran: Niloufar.

Yahaghi, Mohammad J'afar. (2007). Dictionary of Myths and Storytelling in Persian Literature, 4th edition, Tehran: Farhang Mo'asar.

Younesi, Ebrahim. (2005). The Art of Storytelling, Tehran: Negah.

Zarinkoob, Abdolhossein. (2004). Introduction to the History of Iran, Tehran: Sokhan.

فهرست منابع فارسی

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). از اسطوره تا حماسه، تهران: سخن.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۹). نگاهی به تاریخ و اساطیر ایران، تهران: علم.
- جوانشیر، ف. م. (۱۳۸۰). حماسه داد: بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه، تهران: جامی.
- خسروی، اشرف. (۱۴۰۰). شاهنامه از دیدگاه روانشناسی تحلیلی یونگ، تهران: علمی و فرهنگی.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۶۹). «چین و چینیان در حماسه ملی ایرانیان»، مجله نامه پارسی، شماره ۱۷، صص ۸۱-۱۰۸.
- زرینکوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). آشنایی با تاریخ ایران، تهران: سخن.
- سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۸۸). نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شولتز، دوان. (۱۳۹۲). نظریه‌های شخصیت، ترجمه یوسف کریمی و دیگران، تهران: ارسباران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فیست، گریگوری، جی. و فیست، جس. (۱۳۸۸). نظریه‌های شخصیت، ترجمه سید یحیی محمدی، تهران: روان.
- کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۸۵). مازهای راز، تهران: نشر مرکز.
- گلی آیسک، م. (۱۳۸۶). «شخصیت‌شناسی کاووس در شاهنامه»، فصلنامه علمی پژوهشی کاوشنامه، (۲۷) ۱۴، صص ۳۰۱-۳۴۰.
- محبتی، مهدی. (۱۳۸۱). پهلوان در بن‌بست: متن کامل رستم و سهراب و رستم و اسفندیار با نگاهی تازه به فردوسی و عناصر، تهران: سخن.
- مزلو، آبراهام. (۱۳۶۷). انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- مک، کی، رابرت. (۱۳۸۲). داستان: ساختار، سبک و اصول فیلمنامه‌نویسی، ترجمه گذرآبادی تهران: هرمس.
- نوردبی، ورنون و هال، کالوین اسپرینگر. (۱۳۷۵). مبانی روانشناسی تحلیلی یونگ، ترجمه محمدحسین مقبل، تهران: جهاد دانشگاهی.
- وگلر، کریستوفر. (۱۳۸۶). ساختار اسطوره‌ای در داستان و فیلمنامه، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). فرهنگ اساطیر و داستانواره‌ها در ادبیات فارسی، چاپ چهارم، تهران: فرهنگ معاصر.
- یونسی، ابراهیم. (۱۳۸۴). هنر داستان‌نویسی، تهران: نگاه.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۷). روانشناسی ضمیر ناخودآگاه، ترجمه محمدعلی امیری، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.

معرفی نویسندگان

حدیث بهمنی: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

(Email: hadisbahmani50@yahoo.com)

(ORCID: 0009-0008-2182-8428)

فرشاد میرزایی مطلق: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

(Email: Fa.mirzaei1351@iaa.ac.ir : نویسنده مسئول)

(ORCID: 0000-0003-0589-8414)

مسعود سپه‌وندی: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

(Email: masood.sepahvandi@yahoo.com)

(ORCID: 0000-0002-1528-5278)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Hadith Bahmani: PhD student in the Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.

(Email: hadisbahmani50@yahoo.com)

(ORCID: 0009-0008-2182-8428)

Farshad Mirzaeimotlagh: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.

(Email: Fa.mirzaei1351@iaa.ac.ir : Responsible author)

(ORCID: 0000-0003-0589-8414)

Masoud Sepahvandi: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Khorramabad Branch, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran.

(Email: masood.sepahvandi@yahoo.com)

(ORCID: 0000-0002-1528-5278)